

منوچهر جمالی

جشنِ نقد

بهمن یا اصل بزم ، هسته هستی انسان است
 آشیانه سیمرغ یا همای سعادت ، جان هر انسانی است
 جان = گیان = گی + یان = آشیانه (یان) سیمرغ (گی)

اصطلاح « نقد » در ادبیات فارسی ، بیش از يك هزاره ، یادآور فرهنگ پیشین ایران است ، که استوار بر نابریدگی هستی ، در دویخش بود . چنانکه معنای « نقد گیر » ، دنیا پرست و طالب دنیا (ناظم الاطباء) میباشد . البته « نقد گرفتن » با دنیا پرستی به معنای مسیحیت و اسلام ، کار نداشته است . بلکه در فرهنگ ایران ، خدا ، در آسمان و فراسوی جهان نبوده است ، بلکه در میان ، هرچیز و هر انسانی بوده است . « بهمن » ، هم اصلیت که میان هر انسانیت ، و هم اصلیت که « میان چیزها و انسانها » است . بهمن ، همه انسانها را مستقیماً به هم پیوند میدهد . در فرهنگ ایران ، نیاز به یهوه و پدر آسمانی و الله نیست که کلمه و امرشان ، اجتماع ساز و حکومت ساز است . اجتماع و حکومت ، به دور امر و کلمه این الاهان تأسیس نمیگردد ، بلکه تراوش مستقیم از بهمن ، یا خرد به یا ارکه ، از ژرفای انسانها هستند . بهمن ، که در میان انسانست ، پیش ترین (نزدیکترین) چیزها به انسانست . از این رو اندیمان یا هندیمان نامیده میشود ، که به معنای صمیمی ترین و اندرونی ترین چیز در انسانست . آنچه در میان تاریخ ما پنهانست ، و هسته و هستی ماست ، همیشه پیش ماست ، و همیشه ما از آن زنده (حی) و جوان هستیم . واژه « پیش بهار » که دارای پیشوند « پیش » هست ، به گل همیشه جوان و

آفرینش جهان و انسان با موسیقی ۱۳

حی العالم گفته میشود . این پیشادست ، نقد ماست .

نقد ، بحسب معمول ، آن چیز است که در تصرف و موجود و محسوس و ملموس است ، و از دست به دست میشود ، چنانکه روند انتقال ، آن اندازه کوتاه میشود که بُرش در میان روند زمان نیست . چنانکه در فارسی به نقد ، « دستاست » میگویند .

چنین اندیشه ای که باقیمانده جهان بینی پیشین ایران بود ، بد بین به « وعده فردا ، و ایمان به غیب ، و سعادت اخروی » بود که بنیاد ادیان سامی است . وعده و ایمان به غیب و بهشت فردا و ملکوت و « سعادت فراسوی گیتی » ، خلاف فلسفه نقد و دستادست ، و خدای آمیخته با هستی انسان بود . بهمن که مینوی مینو ، اصل هر انسانیت ، اصل بزم (بزمونه) هم هست . جشن جهانی و هستی ، هسته هستی انسان بود . چیزی نقد تر از این میشود ؟

این اندیشه بنیادی فرهنگ ایران ، سبب شد که « ایمان به غیب + سعادت در جنت + وعده سعادت برای فردا » در ادبیات ایران ، زیر نام « نسیه » خوار و بوج و نامعتبر شناخته میشد . چنانچه خیام گوید

گویند بهشت با حور خوش است من میگویم که آب انگور خوشست

این نقد بگیر و آن نسیه بهل کآواز دهل شنیدن از دو خوش است

یا ناصر خسرو که مردی مذهبی بود میگوید

به نسیه مده نقد اگر چند نیز به خرما بود وعده و ، نقد ، خار

چمن حکایت اردیبهشت میگوید نه عاقل است که نسیه خرید و نقد بهشت حافظ میگوید که عقل ، نقد را بر نسیه (بهشت فردا) ترجیح میدهد . ایمان به « وعده بهشت در فردا » را ، کار کودکان میدانند ، و این ادیان هستند که مردمان جهان را با فریب دادن به فردا ، صغیر و کم عقل میسازند

چو طفلان تا بکی زاهد فریبی بسیب بوستان و شهد شیرم

بخلدم دعوت ای زاهد مفرما که این سیب زرخ ، زان بوستان به البته حافظ از آن میپرهیزد که از سرچشمه این اندیشه که قرآن و محمد است ، نامی ببرد ، ولی پاسخ به زاهد ، پاسخ به قرآن و محمد است .

آموزش نقدست کسی را که در اینجا یاریست چو حوری و سرائی چو بهشتی

مفروش بباغ ارم و نخوت شداد یک شیشه می و نوش لبی و لب کشتی

گر از آن آدمیانی که بهشتت هوسست عیش با آدمی چند پرزاده کنی